

روایت یک نیمروز همراهی با آقا و خانم ارغوانی که به معنای واقعی به پای هم پیر شده‌اند

اسطوره‌های قاسم‌آباد و ۱۵۰۰روز پیاده‌روی

لیلا کوچک‌زاده

اهالی قاسم‌آباد چندین سال است، هر روز آن‌ها را در حال عبور از کنار پله‌های سینما سیمِرخ دیده‌اند. چفت پیاده‌رو دانشگاه آزاد در بولوار امامیه، کنار زمین بازی فوتبال و هواپیمای پیر فرودآمده پشت سینما که مسیر برگشتشان به خانه است. پیرمردی با پشت خمیده، تیز و فرزند توی گرما و سرما، ویلچر همسر بیماراش را عصرها در خیابان دور می‌دهد. انگار باد هم به پایش نمی‌رسد. نه با کسی حرفی می‌زند و نه می‌ایستد. از هیچ کسی هم برای راندن چرخ آهنی کمک نمی‌گیرد. آن‌ها خانم و آقای «ارغوانی» هستند که معمولاً گرمای روز را برای پیاده‌روی از دست می‌دهند چون خیلی دوست ندارند توی چشم باشند. درحالی که نمی‌دانند به اسطوره زندگی، بین اهالی این منطقه مشهد تبدیل شده‌اند و خیلی‌ها هر روز منتظر دیدن و قربان صدقه رفتنشان هستند! گرچه یک ماه است آقای ارغوانی به تنهایی و با یک دوچرخه مسیر هر روزه را طی می‌کند و خبری از همسر و همراهش نیست اما خوشبختانه ما پاپیز سال گذشته با این زوج گفت‌وگو کردیم و یک نیمروز همراهشان بودیم و توانستیم لحظات بی نظیر حضورشان در خیابان و نگاه‌های مشتاق مردم را از تماشای آن‌ها ثبت و ضبط کنیم و اصلا ببینیم آن‌ها در بین جمعیت میلیونی این شهر چه کسانی هستند و زندگی‌شان چگونه می‌گذرد.

● به دنبال پیداکردن آقا و خانم ارغوانی پیداکردن خانم و آقای ارغوانی اصلا ساده نبود. پارسال همین وقت‌های پاییز بود که یک کلیپ ۱۰ثانیه‌ای از آن‌ها در فضای مجازی دست به دست چرخید که آن‌ها را در حال عبور از مقابل سینما سیمِرخ نشان می‌داد. کلیپی که بدون هیچ کلمه و حرفی تنها در حرکت یک ویلچر، یک عشق استخوان‌دار قدیمی را روایت می‌کرد. چیزی که کیمیای روزگار ماست و هویت تقریبا گم‌شده در عصر آهن و ماشین و صنعت. حرکت این پیرمرد با آن پشت خمیده در حالی که ویلچر همسرش را می‌راند و مثل باد حرکت می‌کرد با موجی از پیام‌های محبت‌آمیز در پایین پست همراه شده بود. یک نفر نوشته بود: «خوش به حال زنی که موهایش را توی خانه این مرد سفید کرده است...». یک نفر دیگر گفته بود: «با هم پیرشدن یعنی همین»، برخی هم تأکید کرده بودند که آن‌ها را هر روز می‌بینند و از دیدنشان کیف می‌کنند و حتی آن‌ها را اسطوره‌های قاسم‌آباد خوانده بودند. در هرصورت تنهانشانه ما برای دیدار با این زوج پرطرف‌دار همین کلیپ کوتاه بود. از طرفی دیدنشان آن قدر ارزش داشت که دنبالشان بگردیم، پیداایشان کنیم و پای حرف‌هایشان بنشینیم. بنابراین چند روز بعد از پخش کلیپ‌ودر یک عصر آذرماه‌ی سرد، راه افتادیم و خودمان را به قاسم‌آباد و سینما سیمِرخ رساندیم. فروشندگان حاشیه سینما آن‌ها را هر روز می‌دیدند اما چیز بیشتری از آن‌ها نمی‌دانستند. نه نشانی و نه حتی نامی. فقط حدس می‌زدند که توی مسیر حرکتشان، از پارک امامیه که پشت سینماست، هم عبور می‌کنند. آنجا هم رفتیم و خوشبختانه یک نشانه کوچک ما را رساند به مشاور املاکی که می‌گفتند به خوبی اهالی بولوار امامیه را می‌شناسند و ممکن است آن‌ها را هم بشناسد. شانس یارمان بود که توانستیم نشانی آن‌ها را بگیریم و شبانه خودمان را رساندیم پشت در یکی از فرعی‌های استاد یوسفی. اما دری به رویمان گشود نشد. انگار دیدن پیرمرد و پرنیز به این آسانی‌ها نبود. البته ما هم ناامید نشدیم و صبح روز بعد دوباره زنگ درشان را زدیم و این بار وارد طبقه همکف خانه‌ای شدیم که می‌تواند تداعیگر خانه هر مادر بزرگ و پدر بزرگی توی این شهر باشد.

● یک کلاه بوکس قرمز برای مادر خانواده اولین چیزی که توی این خانه برایمان جالب بود فامیلی خاصشان بود، «ارغوانی» و آنچه تحت تأثیرمان قرار داد. دیدن پیرمرد توی کلیپ از نزدیک بود که برای بیماری همسرش به شدت غصه می‌خورد اما ناامید هم نبودو شاید عجیب‌تر از همه این‌ها دیدن یک کلاه بوکس قرمز روی فرش و نزدیک بستر خانم خانه بود.

● یک کلاه بوکس قرمز برای مادر خانواده اولین چیزی که توی این خانه برایمان جالب بود فامیلی خاصشان بود، «ارغوانی» و آنچه تحت تأثیرمان قرار داد. دیدن پیرمرد توی کلیپ از نزدیک بود که برای بیماری همسرش به شدت غصه می‌خورد اما ناامید هم نبودو شاید عجیب‌تر از همه این‌ها دیدن یک کلاه بوکس قرمز روی فرش و نزدیک بستر خانم خانه بود.



عکس: غفوربان شعرا

واکر و عصا را دارد و این طوری راحت‌تر می‌توانم راه بروم.» او به خوبی آخرین پیاده‌روی‌شان را که هردو روپا بودند یادش بود، خاطره پیاده‌روی اربعین سال ۹۵ اشک را به چشمانش می‌کشاند. مهدی هم در میان هق‌هق آرام پدرش که از بی‌مهری زمانه می‌نالید، او را راضی می‌کرد. مادرش با این بیماری، کاملاً متوجه و علاقه‌مند به این پیاده‌روی‌های روزانه هست اما از نظر آقاماشاء... همسرش فقط «یک نگاه خالی» است که به قول او «به زور پا بر می‌دارد...»

● یک نماز دوفره جانا

این راهم بگویم که باوجود کمک‌های پسران خانواده بازمهم زندگی آقای ارغوانی که بازنشسته آموزش و پرورش است اصلا آسان نمی‌گذرد. ویلچرهای بسیاری از این پیاده‌روی‌های روزانه آسیب دیده و نیاز به تعمیر داشته‌اند و هزینه‌های درمان صدیقه‌خانم هم کم‌رشدن است. اما پیرمرد حاضر نیست، زحمتی روی دوش دیگران بیندازد و به سختی کمک قبول می‌کند. سال گذشته که مهمانشان بودیم، نزدیک ظهر شده بود و صدای اذان بلند. آقاماشاء... وضو گرفت و صدیقه خانم هم که اصلاً توانایی نداشت، تیمم کرد. مهدی که کاراته‌کار است، طوری باقدردن دستان مادرش را برای بلندشدن گرفته بود که بدن بی‌حسش درهم نیچید. بعد هم خانم به آقا اقتدا کرد و نمازشان را با هم خواندند. ما هم تا توانستیم این لحظه زیبا را با گرفتن عکس ثبت کنیم.

● ماجرای پیاده‌روی‌های روزانه

اما هفت سال پیش که بیماری به خانه‌آن‌ها پای می‌گذارد، باخودش تا امروز سختی‌ها و تألمات بسیاری برایشان داشته است اما حدود چهار سال پیش (نزدیک به ۱۵۰۰ روز پیش از روز مصاحبه)، آقای ارغوانی تصمیم می‌گیرد، هر روز همسرش را روی ویلچر بنشانند و در خیابان‌های اطراف خانه دور بدهد تا حال و هوایش عوض شود و از خانه ماندن زله نشود. البته خودش هم می‌گفت بعد از عمل قلب باز چندسال پیش که جناغ سینه‌اش را برش دادند، دیگر نتوانسته راست بایستد و پشتش خم شده و این پیاده‌روی‌های روزانه برایش مفید است. او برای ما می‌گفت: «ویلچر صدیقه خانم برای من حکم

● دمت گرم آقاماشاء... صحبت‌ها که تمام شد، از آن‌ها خواهش کردیم که ویلچر را بردارند و با هم بیرون برویم و همان مسیری را که هر روز آن‌ها طی می‌کنند، همراهشان باشیم. البته آن‌ها همیشه ساعت ۷عصر از خانه بیرون می‌رفتند و تا ۷ بازمی‌گشتند، چون نمی‌خواستند خیلی توی



می‌شود، بالاخره می‌میرد و مکاری‌ها به سمت شهر حرکت می‌کنند. پد و مادر و خواهر و برادر مقتول دوشر حلقه زده، ضجه و شیونی می‌کنند که دل هر قصی‌القلبی را به رقت می‌اندازد. همین که خبر به شریف‌آباد می‌رسد، عبدا...میرزاپسر مؤید خاقان که در موقع بلوک گردشی پدرش کفیل حکومت شریف‌آباد بوده است، سید قهوه‌چی را که در رباط کلمبه دکان محقری داشته، جلب نموده و حبس می‌کند و پنجاه تومان جریمه مطالبه می‌کند به جرم اینکه آن سید این قضیه را به او خبر نداده و در عوض تعقیب قاتلین و کشف قضیه نسبت به یک سید فقیر بدبختی این قسم مواخذه و سیاست معمول می‌دارد. ای ایرانی بدبخت! ای ایرانی مظلوم! ما یقین داریم فرمانفرمای محبوب خراسان مقرر خواهند فرمود که قاتلین دستگیر و به مجازات سخت برسند تا عبرت سایرین شود،

۲صفر ۱۳۳۷هجری قمری

«در محل رباط کلمبه بین راه شریف‌آباد و شهر، نعش یک نفر دهاتی را می‌بینند که به ضربت‌های سخت چوب‌دستی مرده و جمعیتی دور او را گرفته‌اند. پس از تحقیق معلوم می‌شود یک عده از مکاری‌های شیرازی که از قرار اظهارات خودشان حمله‌دار انگلیس‌ها بوده‌اند چون محل رباط کلمبه از آبادی دور بوده، برای آوردن علیق و سایر لوازم، امیرخان نامی را که اهل آن حدود بوده به واسطه معامله قرار داده‌اند که در عوض مزد خیلیی خدمتی نموده از آبادی بازه حوض نزدیک رباط کلمبه مایحتاج مکاری‌ها را فراهم کند، در این اثنا یک قالیچه از آن‌ها مفقود می‌شود. همین دهاتی را متهم ساخته، او را محکم به درختی می‌بندند و چهار نفر اطراف او را گرفته با چوب‌دستی آن قدر می‌زنند که تمام بدن آن بیچاره مجروح و خرد

روزنامه نوبهار

قتل در شریف‌آباد

روزنامه نوبهار را ملک الشعرا از ۹شوال ۱۳۳۸ تا دهم ذی‌القعدة ۱۳۳۳ (۲۱مهر ۱۲۸۹-۱۲شهریور ۱۲۹۳) با یک وقعه طولانی، ۱۶۶ شماره در مشهد منتشر می‌کرد. این روزنامه، هفته‌ای دو شماره به چاپ می‌رسید و دارای سه دوره مشخص بود.

خبر سوخته

مشهدیات

گفتارهایی در باب تاریخ و فرهنگ شهر بهشت (قسمت یست‌وهتم)

آنچه شاید از قیام «کلنل» ندانید (بخش سوم)



مرضیه ترابی

طبق گزارش نویسنده کتاب «حرکت تاریخی کرد به خراسان (جلد پنجم)»، کلنل پسیان از روز ۱۳ فروردین سال ۱۳۰۰ خورشیدی، هم‌زمان با دستگیری قوام، حکومت خراسان را هم به دست گرفت. (مرحوم باقر عاقلی در کتاب «روزشمار تاریخ ایران»، آغاز حکومت کلنل بر خراسان را روز ۱۱ فروردین می‌داند که شاید مربوط به زمان صدور حکم باشد.) نوع نگاه به این حکومت در میان مورخان یکسان نیست. افرادی مانند ملک الشعرای بهار معتقدند که کلنل، با وجود سابقه درخشان در وطن‌دوستی و فداکاری در راه میهن، به دلیل رویکردهای مشابه اقدامات سیدضیاءالدین طباطبایی در تهران، اسباب بدبینی مردم و معاریف مشهد را فراهم کرد و آن‌ها، به اقدامات و فعالیت‌های وی، روی خوش نشان ندادند و البته، کشته شدن غریبانه او در جعفرآباد قوچان نیز، دلیلی جز این نداشت. اما برخی دیگر، مانند علی آذری در کتاب «کلنل محمدتقی پسیان»، تصویری متفاوت از نوع نگاه مردم به کلنل ارائه می‌کند. آذری، به‌ویژه هنگام نقل روایت مربوط به کشته‌شدن و تشییع پیکر کلنل پسیان، از عزاداری گسترده و سیاه‌پوش شدن مشهد سخن به میان می‌آورد. این دیدگاهی است که سیدمهدی فرخ، یکی از دوستان نزدیک مرحوم پسیان نیز – که دربار‌ه‌اش قبلاً مفصل صحبت کردیم – در خاطرات خود مورد تأکید قرار می‌دهد و می‌نویسد: «مردم خراسان و روشن‌فکران آن زمان، همگی به دور کلنل جمع شده و هر لحظه که بیشتر آن مرد شریف‌رامی شناختند، بیشتر به او ارادت می‌ورزیدند، با این حال، دلایلی وجود دارد که می‌توان با تکیه بر آن‌ها، قول گروه دوم را مورد تردید نسبی قرار داد.

● چرا این گزارش‌ها تردیدپذیر هستند؟

ما در تاریخ با شواهد سروکار داریم. این را قبلاً چند باری مورد اشاره قرار داده‌ام. معنای سروکار داشتن با شواهد این است که هیچ‌گاه نمی‌توان در مورد رویدادها، با قطعیت مطلق صحبت کرد. بنابراین، تردید ما بر ادعای دوستان مرحوم پسیان – خدای ناکرده حدودی برداشت بخشی از دلایل تردیدی را که بر این دیدگاه بسیاری از وطن‌دوستی و سلامت نفس آن مرحوم در اختیار داریم. قصد ما این است که بفهمیم بازتاب تغییرات و اصلاحات کلنل در میان مردم مشهد چگونه بوده‌است. حتی به صورت نسبی و توأم با حدس و گمان. شاید سخن مرحوم مهرداد بهار در مقدمه کتاب «درباره قیام‌زاندarmی خراسان به رهبری کلنل محمدتقی‌خان پسیان»، تا حدودی بتواند بخشی از دلایل تردیدی را که بر این دیدگاه وجود دارد، بیان کند. او می‌نویسد: «اگرچه تقدس یافتن کلنل و پلید گشتن قوام السلطنه ممکن است تا حدی مبتنی بر یک رشته حقایق تاریخی باشد، اما در این میان، بنیان‌های تفکر سنتی و گرایش‌های ناتاریخی در فرهنگ ما هم، نقشی به عهده دارد که بنا بر آن، حقایق وقایع و ذکر دقایق تاریخ ارزش چندانی ندارد یا بهتر بگوییم در نظر بسیاری اصلا ارزش ندارد. آنچه ارزشمند است، هماهنگی با نمونه ازلی است ... چندان به دنبال حقایق تاریخی نباید بود[۱]!»، مقصود مهرداد بهار از «نمونه ازلی»، همان شخصیت جذاب و کاربزماتیکی است که در عین عادی بودن و عصمت نداشتن، فارغ از هرگونه اشتباهی فرض می‌شود و نمی‌توان آن را نقد کرد. ادعای طرف‌داران کلنل، نه فقط در نوشته‌های منتقدان او، بلکه در آثار موافقان او نیز با تضادهایی روبه‌روست. سیدمهدی فرخ درست چند صفحه بعد از توضیح مربوط به اقبال عمومی مردم نسبت به کلنل که آن را ذکر کردیم، می‌نویسد: «صرف‌نظر از عده‌ای بسیار معدود، بقیه رجال خراسان یا دشمن ما بودند و یا مرعوب قوام السلطنه، زیرا آنان هنوز جلال و جبروت والی سابق را که روزگاری برادرش رئیس‌الوزراء بود، فراموش نکرده‌بودند[۱]».

● مردم مشهد شناختی از کلنل نداشتند

واقعیت آن است که مردم مشهد، شناختی از کلنل پسیان نداشتند و او را نخستین بار در کسوت فرمانده‌ژاندارمری خراسان دیدند. کسوتی که البته چندان برای مردم این شهر و ایالت خراسان خوشایند نبود. پیش از ورود کلنل، ژاندارها به دلیل نقصان در پرداخت حقوق، عموماً به دریافت رشوه و حق حساب عادت کرده‌بودند. طبیعی بود که چنین وضعیتی، برای مردم دافعه داشته باشد. نویسنده کتاب «حرکت تاریخی کرد به خراسان»، با توجه به همین مسئله می‌نویسد: «مردم به ژاندارمری خوش بین نبودند»، ریشه این خوش‌بین نبودن هم، اتفاقات و حوادث ناخوشایند قبلی بود و ظاهراً کلنل، با همه اقدامات مثبتی که انجام داد و در آینده به برخی از این اقدامات اشاره می‌کنیم، نتوانست تغییر بسزایی در ذهنیت مردم به وجود بیاورد. از سوی دیگر، شواهدی در اختیار داریم که نشان می‌دهد کلنل، دست کم در ابتدای زمامداری، رویکردی نسبتاً خشن در پیش گرفت و برای حفظ امنیت و کنترل اوضاع، محدودیت‌هایی را در مشهد به وجود آورد. کاوه بیات در کتاب «مقدمه بر انقلاب خراسان»، به این رویکرد کلنل، با توجه به اسناد موجود اشاره می‌کند و می‌نویسد که مرحوم پسیان روز ۱۵ فروردین، با انتشار اعلانی، در خراسان وضعیت فوق‌العاده اعلام کرد. بر اساس این اعلان، «کلیه اجتماعات در اماکن مستور و مکشوف غدغن، شد و مردم مشهد، سه ساعت از شب رفته، حق نداشتند از خانه بیرون بیایند. همچنین، در این اعلان آمده بود: «اشخاصی که مخالفت با تغییر حکومتشان به ثبوت برسد، به مجازات عبرت‌انگیزی رسیده و شاید اعدام خواهند شد.» این رفتار، قاعداً نمی‌توانست برای مردم مشهد جذاب باشد و طبعاً در بین آن‌ها نارضایاتی ایجاد می‌کرد، هر چند که هیچ کدام از آن‌ها، فرصت بروز و ظهور عقیده رانمی‌یافتند. این برقراری «حکومت‌نظامی» در مشهد، به دلیل تشابهی که با شرایط ایجاد کرد و این مسئله، در مسیر تداوم حکومت وی بر خراسان، مشکلات عدیده‌ای ایجاد نمود. ملک الشعرای بهار در این باره می‌نویسد: «این اقدام موجب شد که سیاست او (کلنل پسیان) بعدها در مشهد با افکار عمومی ملایم‌نیفتاد و نتوانست افکار مردم را متوجه خود نماید و در قیامی که به خلاف حکومت و مجلس چهارم کرد، تنها ماند و موفق به اداره خراسان نگردید، بنابراین، اگر قرار باشد به تحلیل چرایی و چگونگی شکست کلنل محمدتقی‌خان پسیان بپردازیم، نباید از نوع نگاه عموم به فعالیت‌های او غفلت کنیم آن هم در شرایطی که کلنل، کمتر از یک سال در مشهد حضور داشت و کمتر از شش ماه حکومت کرد و فرصت لازم برای رفع این سوءتفاهم‌ها را در اختیار نداشت.